

"ترقی" چگونه در ذهن ایرانیان تبدیل به مسئله شد؟

۱۸ فروردین ۱۴۰۰ ساعت ۱۸:۳۹

برخی از اندیشمندان معتقدند مساله شدن ترقی در ایران بیش از آنکه حاصل تحقیق بوده باشد حاصل تحقیر تاریخی ملت ایران بوده است. شاید مقایسه میان مواجهه اولیه ما و ژاپن (مشروطه ژاپن) و نیز عثمانی پاسخ به این سؤال کمک کند. در این رابطه به سراغ دکتر جواد حق گو عضو هیئت علمی دانشگاه تهران رفته ایم و نظر ایشان را جویا شده ایم. در ادامه مهمترین محورهای گفتگو با این استاد دانشگاه را با هم می خوانیم:

برخی از اندیشمندان معتقدند مساله شدن ترقی در ایران بیش از آنکه حاصل تحقیق بوده باشد حاصل تحقیر تاریخی ملت ایران بوده است. شاید مقایسه میان مواجهه اولیه ما و ژاپن (مشروطه ژاپن) و نیز عثمانی پاسخ به این سؤال کمک کند. در این رابطه به سراغ دکتر جواد حق گو عضو هیئت علمی دانشگاه تهران رفته ایم و نظر ایشان را جویا شده ایم. در ادامه مهمترین محورهای گفتگو با این استاد دانشگاه را با هم می خوانیم:



بنظر می رسد مسئله ترقی نه فقط در ایران که در بسیاری از جوامع بیش از آنکه نتیجه تحقیق باشد ناشی از تحقیر است! شکست هایی که طی جنگهای متمدنی بین ایران و روس برای ایران حادث شد سبب شد تا نخبگان، اندیشمندان و بخصوص کسانی مانند عباس میرزا که در راس اتفاقات هستند و به اخبار و اطلاعات بیشتر و دقیقتر از عموم مردم دسترسی دارند به فکر بیفتند. نگاهی به سیر ترقی و توسعه جوامع غربی نشان می دهد زمانی که انسان غربی به جایگاهی می رسد که احساس می کند مورد هجمه همه جانبه واقع شده و از همه لحاظ ضعیف پنداشته شده و شخصیت او لگدمال شده است کم کم تغییر آغاز می شود.

نگاهی به تاریخ تحولات اروپا و اتفاقاتی که منجر به عصر روشنگری و نوزایی شد و لزوم بازگشت به گذشته ای که از آن بعنوان یک دوران مترقی یاد می شود به این احساس ضعف و حقارتی برمی گردد که جامعه غربی و اروپایی به آن دچار شده است و فهم این مسئله (ضعف و تحقیری که جامعه یا جوامع به آن دچار شده اند) یک اتفاق عادی و کار افراد ساده و عادی نیست و طبیعتاً توسط نخبگان جامعه صورت می پذیرد. همانگونه که در تحولات اروپا و غرب می بینیم که عده ای این مسئله (ضعف و حقارت) را مطرح کردند و پس از درک آن به دنبال این بودند که بوسیله تحقیق و ترجمه از تجارب ملل دیگر استفاده و بر اساس

آن برای این وضعیت نامطلوب چاره اندیشی کنند. آنچه که در رابطه با ژاپن، عثمانی و بسیاری از کشورهای دیگر می توان عنوان کرد. واقعیت این است که اتفاقی که باعث می شود که جوامعی که اقدامات اصلاحی را آغاز می کنند (با توجه به اینکه ما با مدل‌های مختلف اقدامی مواجه هستیم و نمی توان یک نسخه واحد را برای همگان پیچید و گفت ژاپنی ها، آلمانی ها، امریکایی ها، فرانسوی ها و کره ایها همه و همه همین کار را انجام دادند. این یک نسخه متکثر است.

مواجهه ای که جوامع و کشورهای مختلف با مقوله ترقی داشتند فرمول و نسخه واحدی ندارد که بتوان برای همه ملل پیشرفته دنیا عنوان کرد بنابراین می توان گفت طبیعتا همه آنها ادراک واحدی نیز در مواجهه با عدم توسعه یافتگی نداشتند. اما آنچه که مسلم است این است که در تمام جوامع یک اتفاق مشترک رخ داده است. چه در ژاپن چه در عثمانی و چه در کشورهای پس از جنگ جهانی دوم و چه کشورهای توسعه یافته و چه کشورهایی که به مرز توسعه یافتگی رسیده اند تمام آنها این احساس بد ناشی از تحقیر را داشته اند. کافی است نگاهی بیان‌دازیم به روند رو به جلویی که سیاستمداران ویتنامی داشته اند و یا اتفاقاتی که در ویتنام و کره جنوبی و ... افتاده است. تمام این جوامع علیرغم تفاوت‌هایی که دارند در یک مسئله اشتراک دارند و آن حقارتی است که متحمل شدند. البته جنس این تحقیر و جنس آن توسعه یافتگی در کشورهای مختلف متفاوت است و تجربه کشوری مانند ویتنام با کشوری مانند چین یکسان نیست و نمی توان تجربه هر دو را با یک مختصات توضیح داد. اما بهر حال این احساس بدی که در جوامع پدید می آید موجب می شود تا جامعه درک کند این شرایط شرایط مثبتی نیست. این احساس در برخی جوامع خیلی پررنگ تر مطرح می شود و سبب می شود تا اتفاقات جدی تری بیفتد و به جنبش ها، نهضت ها و حتی انقلاب ها منجر شود. همانند چیزی که در انقلاب فرانسه در سال ۱۸۷۹ دیده شد و در دوران معاصر و پس از جنگ جهانی دوم جهانی، جنبش های اصلاحی درون برخی جوامع بوجود آمد که نتیجه پویایی درون این جوامع و مطالباتی است که توسط مردم مطرح شد و سبب گردید تا اصلاحاتی از بالا صورت پذیرد.

در برخی از این مدل ها این مطالبات مردمی وجود دارد ولی جنس این تغییر و توسعه ساختاری تر است. منظور از ساختاری، ساختار نظام بین الملل است که باید مورد توجه قرار بگیرد مانند کره جنوبی. بهر حال چه بخواهیم چه نخواهیم مدل توسعه یافتگی کشورهای مثل کره جنوبی و حتی ژاپن را باید در درون فضای ایجاد شده در نظام بین الملل در دوران چس از جنگ جهانی دوم دید. بی تردید اگر کره جنوبی در منازعه شرق و غرب در بلوک غرب قرار نمی گرفت وضعیت امروز خود را نداشت. بی شک حمایت های امریکا، جوامع غربی و کشورهای اروپایی برای جلوگیری از شکست کره در مقابل حمله های بلوک شرق و کمونیست ها را نمی توان نادیده گرفت. اگرچه نمی توان تضادهای ساختاری و تضادهای حاکم بر نظام بین الملل را نیز نادیده گرفت. بهر حال همه کشورهایی که امروز بعنوان نمونه های توسعه یافتگی مطرح هستند این احساس حقارت را تجربه کرده اند.

نگاهی به تاریخ اروپا و مدل توسعه آلمان و اتفاقات و اصلاحات دوران بیسمارک و تحولاتی که ۵۰ سال پس از جنگهای ناپلئون در جامعه آلمان اتفاق می افتد نشان می دهد آنها هم نتیجه همین حس تحقیر شدگی است منتهی با سبک و سیاقی دیگر. حتی پیش از آن هم اتفاقاتی که به انقلاب باشکوه و آرام انگلستان منجر می شود نتیجه احساس بدی است که در دل جامعه انگلستان وجود داشت. منتهی همه این احساسات از یک جنس نیستند و نمی توان گفت مختصات همه این احساسات در جوامع مختلف

یکسان است. در جاهایی از تاریخ استعمار می بینید که کشورها مستعمره شده و تحت استعمار کشورهای نظیر انگلستان یا فرانسه قرار می گیرند. این جنس حقارت بسیار متفاوت است با کشورهای مثل انگلیس و فرانسه که درگیر استعمار به معنای امروزی آن نشدند. این جنس حقارت و استعمار متفاوت از معنای مدرن آن در درون پویایی های داخلی این جوامع قابل ردگیری است و شاید ارتباط چندانی به مسائل بیرونی نداشته باشد. واقعا لازم است جوامع مختلفی را که امروزه می توان به عنوان الگوهای توسعه و کشورهای متری از آنها نام برد در یک چهارچوب مفهومی چید و بر اساس آن این الگو را تعریف کرد.

پایان مطلب

آدرس مطلب :

<https://www.cafetarikh.com/news/48474/ترقی-چگونه-ایران-دزد-چگونه-ترقی/>